

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۱۶۹-۱۵۳»

پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۶۷۱

بهار و تابستان ۱۳۹۲، No.68/1، Knowledge

تاریخ‌مندی فهم و چالش نسبت‌گرایی

اصغر واعظی*

حمیده ایزدی‌نیا**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۱

چکیده

گادامر به پیروی از هیدگر نگاهی هستی‌شناختی به تاریخ و فهم دارد، زیرا هستی انسان را یک هستی افکنده شده در جهان می‌داند که به تاریخ تعلق دارد و پیشاپیش متأثر از تاریخ است. در نتیجه، فهم نیز به عنوان یکی از حالت‌های هستی انسان، متأثر از تاریخ است. اما این نگاه او به تاریخ زمینه‌ساز این نقد اساسی می‌شود که وی نمی‌تواند از توصیف هستی‌شناختی فهم، یک قاعده معرفت‌شناختی بیرون بکشد و معیاری فراتاریخی برای عینیت و اعتبار تفسیر ارائه دهد و از این رو با چالش نسبت‌گرایی مواجه می‌شود. گادامر اما مدعی است که متهم کردن او به نسبت‌گرایی برخاسته از نگاه معرفت‌شناختی به تاریخ است، حال آنکه سخن او در لایه‌ای زیرین‌تر و در سطح هستی‌شناسی فهم و تاریخ است. در نظر گادامر، تاریخ نقشی انکارناپذیر در تقووم فهم دارد. تاریخ و زبان نه تنها مانعی بر سر راه فهم حقیقت نیستند، بلکه حاملان حقیقت‌اند و حقیقت از رهگذر تاریخ و زبان خود را بر ما آشکار می‌کند. پس تاریخ‌مندی فهم سبب نمی‌شود که هر کس موضوع را از چشم‌انداز خاص خود ببیند، زیرا حقیقت اگر چه در تاریخ و زبان نمایان می‌شود، ولی ساخته تاریخ و زبان نیست.

واژگان کلیدی: تاریخ، فهم، تاریخ اثر گذار، عینیت‌گرایی، نسبت‌گرایی، تاریخی‌نگری، تاریخ‌مندی.

*. استادیار گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. آدرس الکترونیک:

A_yaezi@sbu.ac.ir

** دانشجوی مقطع دکتری رشته فلسفه، دانشگاه تبریز. آدرس الکترونیک:

h.izadina2002@yahoo.com

مقدمه

فهم و تاریخ رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند. این رابطه از منظرهای متفاوتی مورد توجه قرار گرفته است. تاریخی‌نگری یا مکتب تاریخی آلمان که در قرن ۱۹ و در واکنش به فلسفه تاریخ هگل اوج گرفت، در تبیین رابطه بین فهم و تاریخ، تاریخ را در جایگاه ابژه فهم قرار می‌دهد و این ادعا را مطرح می‌کند که می‌توان از دوره‌های مختلف تاریخی شناختی عینی به دست آورد. مکتب تاریخی، که نمایندگان آن *رانکه*، *درویزن* و *دیلتای* هستند، برای گریز از نسبی‌گرایی تاریخی تاریخ ابژکتیو را آرمان خود قرار می‌دهد و کوشش می‌کند تا از این طریق به سوی عینیت‌گرایی تاریخی گام بردارد. مکتب تاریخی بر این باور است که آنچه در گذشته اتفاق افتاده اموری منفک و مستقل از ما است که اکنون متعلق شناسایی ما قرار گرفته است و ما به کمک روش می‌توانیم گذشته را آن گونه که بوده است بشناسیم.

گادامر چنین فهمی از تاریخ را که در آن تاریخ متعلق شناخت واقع می‌شود، «آگاهی تاریخی» می‌نامد. وی ضمن تأکید بر رابطه فهم و تاریخ، آگاهی تاریخی را به نقد می‌کشد و گونه‌ای دیگر از رابطه بین فهم و تاریخ را ارائه می‌کند و آن را «آگاهی تاریخی متأثر» می‌نامد. آگاهی تاریخی متأثر کاملاً در پیوند با نظریه تاریخ اثرگذار گادامر است و بر نقش تعیین‌کننده تاریخ در تقویم فهم تأکید می‌کند.

گادامر اما معتقد است که تکیه تاریخی‌نگری بر تعیین روش برای دستیابی به تاریخ ابژکتیو موجب غفلت از تاثیر مداوم تاریخ بر سوژه می‌شود. در نتیجه، عینیت‌گرایی تاریخی خود خاستگاه نسبی‌گرایی تاریخی می‌شود. گادامر تحت تأثیر هیدگر نگاهی هستی‌شناختی به تاریخ دارد زیرا هستی انسان را یک هستی در-جهان افکنده شده می‌داند که همواره در درون یک موقعیت به سر می‌برد. موقعیت‌مندی به این معناست که ما نمی‌توانیم بیرون از موقعیت تاریخی‌مان بایستیم و به شناختی عینی از تاریخ دست یابیم. پس نظریه‌ی تاریخ اثرگذار در نقطه مقابل عینیت‌گرایی تاریخی‌قرار می‌گیرد و بدین ترتیب تاریخ‌مندی فهم از آرمان عینیت تاریخی دور می‌شود.

گادامر برای رهایی از نسبی‌گرایی تاریخی به مخالفت با عینیت‌گرایی تاریخی برمی‌خیزد اما منتقدینوی بر این باورند که گادامر با وجود این، خود در دام نسبی‌گرایی تاریخی گرفتار می‌شود زیرا نمی‌تواند از هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی بازگردد و معیاری ثابت و فراتاریخی برای عینیت و اعتبار تفسیر ارائه دهد. پس تأکید هرمنوتیک فلسفی بر تاریخ‌مندی فهم این پرسش اساسی را در پیش روبرو می‌دهد که آیا او با عدم ارائه‌ی یک معیار فراتاریخی و تاریخ‌مند دانستن فهم بشری، دچار نسبی‌گرایی تاریخی نمی‌شود؟

اصغر واعظی، حمیده ایزدی‌نیا

گادامر اما با رویکردی متفاوت به تاریخ و عینیت، کوشش می‌کند خود را از اتهام نسبیت‌گرایی تاریخی به معنایی که منتقدین به او نسبت می‌دهند، مبرا کند. در این مقاله به بررسی این دو نگاه متفاوت به تاریخ و ارتباط آن با هرمنوتیک می‌پردازیم.

نقد عینیت‌گرایی تاریخی

از منظر مکتب تاریخی، تاریخ ابزاری برای فهم متون خاص نیست بلکه این متن است که باید همانند دیگر آثار تاریخی ابزار فهم تاریخ همچون یک کل تلقی گردد.^۶ و همین تاریخ کلی جهان موضوع پژوهش تاریخ‌دانان است. هدف آنها این است که به فهم تاریخ کلی جهان دست یابند. مدعای تاریخ‌دان این است که با وجود آنکه ما در زمان حال قرار داریم و از رویداد های گذشته فاصله گرفته‌ایم می‌توانیم به فهمی عینی از گذشته دست یابیم. اما آنان برای انجام این کار روشی در اختیار نداشتند. از طرف دیگر نمی‌خواستند مانند هگل به نظریه پردازهای فلسفی درباره‌ی تاریخ بپردازند. ديلتای کسی بود که برای اولین بار هرمنوتیک را به مثابه روش وارد حوزه تاریخ کرد. در نتیجه، مکتب تاریخی نیز اصل دور کل و جزء را که برای فهم متون به کار می‌رفت به عنوان مبنایی روش‌شناختی برای فهم تاریخ کلی برگزید. به نظر ديلتای، تاریخ کتاب بزرگی است که باید مانند یک متن فهمیده شود. بدین نحو ديلتای هرمنوتیک را به مطالعه تاریخ بسط داد. این برای علوم تاریخی و مکتب تاریخی حائز اهمیت بود زیرا روشی را در اختیار تاریخ‌دان قرار می‌داد که با آن به نقد ساختار پیشین و نگاه غایت‌شناختی فلسفه تاریخ هگل می‌پرداخت و با به کارگیری این روش تاریخ کلی جهان فقط می‌تواند از درون خود سنت تاریخی فهمیده شود، درست همان طور که معنای متن را نیز تنها می‌توان از درون خود متن فهمید. بنابراین هرمنوتیک مبنای مطالعه تاریخ می‌شود.^۷

مکتب تاریخی با ابتنا بر اصل هرمنوتیکی دور جزء و کل به عنوان روش فهم تاریخی، تاریخ را به مثابه یک کل در نظر می‌گیرد که باید بر اساس دوره‌ها و رویدادهای تاریخی که اجزاء آن هستند فهمیده شود و خود این اجزاء را براساس فهمی که از کل تاریخ داریم، بفهمیم. رویدادهای تاریخی را نمی‌توان فهمید مگر این که آنها را در زمینه گسترده‌تری از تاریخ عام و کلی جهان قرار دهیم. از سوی دیگر، تاریخ کلی جهان را نیز نمی‌توان به نحو پیشین تفسیر کرد بلکه فقط می‌توان آنها را از طریق تحقیق تاریخی درباره‌ی رویدادهای تاریخی تفسیر کرد. مکتب تاریخی به تفسیر پدیده‌های تاریخی جهان می‌پردازد، اما این تفسیر تفسیری پیشینی نیست، زیرا رویدادهای تاریخی را فقط با تحقیق تجربی فهم می‌کند. در نتیجه

۶. توران ۱۳۸۹: ۴۶

7. Gadamer, 2004: 195-196

Asghar Vaezi-Hamideh Izadinia

برخلاف فلسفه تاریخ هگل، پایانی را برای تاریخ به تصویر نمی‌کشد، زیرا نمی‌توان در موضعی فراتاریخی ایستاد و پایان تاریخ را تجربه کرد.

آگاهی تاریخی بر این باور است که آنچه در گذشته اتفاق افتاده اموری منفک و مستقل از ما هستند که ما از طریق روش می‌توانیم آنها را بشناسیم. «وظیفه هرمنوتیکی با آرمان عینیت‌گرایی علوم طبیعی هماهنگ می‌شود.»^۱ مفهوم آگاهی تاریخی دستاورد تاریخی نگری برای شناخت ابژکتیو است که براساس آن تاریخ به مثابه متعلق آگاهی مورد پژوهش روشمند و علمی قرار می‌گیرد.

گادامر دو نقد اساسی به مکتب تاریخی وارد می‌کند:

۱- از نظر گادامر اگرچه مکتب تاریخی وجود معیار پیشینی و فراتاریخی را انکار می‌کند و در تقابل با فلسفه تاریخ هگلی شکل می‌گیرد، اما نمی‌تواند خود را کاملاً از پیش‌فرض‌های متافیزیکی رها سازد زیرا:

اولاً مکتب تاریخی به نوعی به مفهوم روح پایبند می‌ماند و فرض مشترک همه نمایندگان مکتب تاریخی یعنی رانکه، درویزن و دیلتای این است که ایده، روح و آزادی هرگز به طور کامل در واقعیت تاریخی نمایان نمی‌شود، ولی به طور ناقص در تاریخ نمایش داده می‌شود. به همین دلیل باید پژوهش تاریخی جایگزین فلسفه تاریخ شود.

ثانیاً مکتب تاریخی بر این باور است که تکثر و تنوع حیات انسان در تاریخ تحقق می‌یابد، اما حوادث تاریخی صرفاً به عنوان تجلیات روح در نظر گرفته نمی‌شوند و «واقعیت تاریخی یک ماده کر و کور و مبهم نیست که روح بر آن غلبه کند و آن را در پیوندهای خویش خفه کند»^۲ و این تنوع وافر پدیدارهای فردی در مورد یک محتوای خاص به کار نمی‌رود. یعنی چنین نیست که یک دوره تاریخی خاص را دارای بیشترین تنوع پدیدارهای فردی بدانیم و آن را الگو و سرمشق قرار دهیم، بلکه مبتنی بر ایده‌ی صوری بیشترین تنوع است. آنچه به تاریخ وحدت می‌دهد و در همه دوره‌های تاریخ مشترک است، همین تنوع حاضر حیات انسانی است.^۳

با این بیان، وحدت تاریخ را نمی‌توان به عنوان موضوع شناخت یا تجربه تصور کرد، بلکه باید آن را به عنوان اصل پیشینی پژوهش تاریخی در نظر گرفت، چنان‌که درویزن تشخیص داد»

1. Gadamer, 2004: 293

2. Gadamer, 2004: 199

3. Ibid: 200

اصغر واعظی، حمیده ایزدی‌نیا

ایده وحدت تاریخ یک ایده تنظیمی است.^۱ در نتیجه، خود حوادث تاریخی دارای وحدت نیستند، ولی ما برای اینکه آنها را بشناسیم و معنای آنها را بفهمیم تاریخ را به عنوان یک امر واحد از پیش فرض می‌کنیم. وحدت تاریخ یک اصل پیشینی است که علوم تاریخی را به نحو تجربی جهت دهی می‌کند.

ثالثاً از نظر گادامر نه تنها وحدت تاریخ، بلکه کل تاریخ نیز موضوع تجربه نیست، زیرا مکتب تاریخی، با به‌کاربردن اصل دور جزء و کل برای فهم تاریخ، تاریخ را به عنوان یک کل از پیش فرض می‌کند، در حالی که «کتاب تاریخ هنوز کامل نشده است و پایان آن معلوم نیست و مفسران تاریخی نیز موجوداتی محدود و متناهی هستند که به تاریخ تعلق دارند»^۲ و نمی‌توانند بیرون از تاریخ قرار گیرند و کل تاریخ را نظاره کنند. پس تاریخ کلی هرگز از طریق تحقیق تجربی داده نمی‌شود.

در نتیجه، مکتب تاریخی در انتخاب یکی از دو رقیب ایده‌آلیسم و تجربه‌گرایی دو دل است و از این‌رو موضعی بینابین فلسفه و تجربه را برمی‌گزیند، زیرا جهت‌گیری تجربی آنها به تاریخ مبتنی بر پیش‌فرض‌های فلسفی است.

۲- از نظر گادامر، عینیت‌گرایی تاریخی آن‌گونه که مکتب تاریخی آن را توصیف می‌کند، امری است ناممکن. مکتب تاریخی مدعی است همه چیز در حال تغییر است و هیچ بنیان و معیار ثابتی وجود ندارد که با آن گذشته را بشناسیم. در واقع تاریخ‌نگری بر تاریخ‌مندی بودن شناخت بشری تأکید می‌کند. دقیقاً چون همه پدیده‌های فرهنگی به نحو تاریخی متعین می‌شوند، تاریخ‌دانان باید هر دوره تاریخی را با معیارهای همان دوره بشناسند. به عبارت دیگر، باید گذشته را همان‌گونه که بوده است شناخت.^۳

اما چگونه می‌توان گذشته را همان‌گونه که بوده است شناخت. مکتب تاریخی کوشش می‌کند از طریق مفهوم عینیت‌گرایی تاریخی به چنین شناختی دست یابد و به ورای تغییر تاریخی برود. عینیت‌گرایی تاریخی اولاً مبتنی بر این است که گذشته یک ابژه خود فراگیر، یعنی یک افق محصور در خود است و افق حال نیز می‌تواند جدای از آن باشد و هیچ ارتباطی بین افق گذشته و افق حال وجود ندارد و ثانیاً تاریخ‌مند بودن زمان حال را نادیده می‌گیرد، یعنی گذشته را در بافت خودش بدون ملاحظه معنای آن برای زمان حال در نظر می‌گیرد و همه عقاید و آرمان‌ها را از بعد تاریخی بررسی می‌کند و فرض را بر این می‌گذارد که مفسر

1. Ibid: 208

2. Gadamer, 2004: 197

۳. عرب صالحی ۱۳۸۹: ۲۳-۲۵

Asghar Vaezi-Hamideh Izadinia

می‌تواند با تعلیق روش‌شناختی پیش‌داوری‌هایش که ریشه در زمان حال دارند خود را به گذشته منتقل کند و به یک شناخت عینی از گذشته دست یابد.

گادامر معتقد است که نسبی‌گرایی از نتایج افراطی عینی‌گرایی تاریخی است، زیرا اگر همه چیز در حال تغییر است، پس گذشته را هم نمی‌توان همان‌گونه که بوده است شناخت، بلکه فقط تفسیرهای ما از گذشته وجود دارد و شناخت ما از تاریخ یک شناخت نسبی است. پس نقد گادامر بر تاریخی‌نگری به همین عینی‌گرایی تاریخی مربوط می‌شود، زیرا از نظر گادامر اولاً هیچ افق خود فراگیر از گذشته و حال وجود ندارد، ثانیاً مفسر یا تاریخ‌دان نمی‌تواند خود را از دغدغه‌ها و چشم‌اندازهای زمان حال جدا کند. در نتیجه، عینی‌گرایی تاریخی مشتمل بر نسبی‌گرایی است، اما صرفاً آن را پنهان می‌کند، بی‌آنکه بتواند آن را برطرف سازد.^۱

نقش تقویمی تاریخ در فرایند فهم

گادامر مانند مکتب تاریخی بر تغییر تاریخی و منحصر به فرد بودن پدیده‌های تاریخی و شناخت تجربی آن تأکید می‌کند. پس او نمی‌تواند نگاه هگلی به تاریخ را بپذیرد، زیرا اگر قوانین کلی و عام را در مورد پدیده‌های تاریخی به کار ببریم باید آنها را نیز مانند اشیاء طبیعی پدیده‌های یکسان و ثابتی فرض کنیم که این قوانین همواره در مورد آنها صادق است. اما چنین نگرشی نسبت به پدیده‌های تاریخی نادرست است، زیرا تاریخ همواره در معرض تغییر است. پس رویدادهای تاریخی را نمی‌توان به طور قاعده‌مند و به عنوان مصداق و نمونه‌ای از یک قانون کلی شناخت. بلکه باید به عنوان یک پدیده انضمامی مطالعه کرد. این بدان معناست که علم تاریخ یک معرفت نمونه‌وار است. در معرفت نمونه‌وار تاریخ هنر مثل اعلاء است.^۲ در اینجا گادامر مانند افلاطون می‌پذیرد که همه چیز در معرض تغییر و دگرگونی است، اما برخلاف افلاطون امور متغیر و جزئی را روگرفت‌هایی از مثال‌های عالم بالا نمی‌داند، بلکه معتقد است که خود این امور مثال و نمونه هستند و در نتیجه خود آنها باید متعلق شناخت واقع شوند.

اما گادامر با اتخاذ چنین نگاهی نسبت به تاریخ، مسأله استمرار تاریخی را چگونه حل می‌کند؟ اگر او تاریخ را به عنوان یک کل در نظر نمی‌گیرد، پس پدیده‌های منحصر به فرد و متغیر را چگونه تبیین می‌کند؟ آیا او مانند مکتب تاریخی می‌پذیرد که باید برای فهم فردیت هر پدیده تاریخی خود را به آن دوره تاریخی انتقال داد؟ گادامر به این سؤالات با نظریه تاریخ اثرگذار و تاریخ‌مندی فهم پاسخ می‌دهد.

1. Bilen, 2000: 7-8

۲. واینسهایمر ۱۳۸۱: ۷۱-۷۵

نگاه هیدگر به تاریخ نقطه آغاز بیان گادامر از تاریخ اثر گذار است؛

«ما همواره فعالیت‌های مان را با فهمی از هستی انجام می‌دهیم و به همین دلیل پرسش از معنای هستی مطرح می‌شود. پس عمل فهم و شناخت انسانی از قبل درون یک پیش‌فهم از هستی قرار دارد.»^۱

به این ترتیب، فهم یکی از ویژگی‌های وجودی «هستی-در-جهان» دازاین است.^۲ تاریخ و تاریخ‌مندی از زمان‌مندی هستی انسان نشأت می‌گیرد، زیرا هستی انسان یک هستی در-جهان افکنده شده است که همواره در درون یک موقعیت به سر می‌برد. اگرچه هر فهمی در چارچوب یک دور وجودی به وقوع می‌پیوندد که از پیش‌فهم وجودی خود دازاین نشأت می‌گیرد، اما این دوری نیست که در آن هر نوع شناخت به طور تصادفی و دلخواهی رخ دهد. این دور متضمن امکان اصیل‌ترین نوع شناخت است اما این امکان تنها هنگامی فراهم است که اجازه ندهیم پیش‌فهم توسط مفاهیم خیالی و عام پدیدار شود. پس وظیفه‌ی ما این است که پیش‌فهم را برحسب خود اشیاء ایمن کنیم.^۳ متعلق شناسایی مانند فاعل شناسا یکی از سه جزء مقوم فهم را شکل می‌دهد. در واقع هیدگر در این جا الگوی تفکیک سوژه-ابژه را نقد می‌کند.

گادامر به پیروی از نقد هیدگر از فهم سوژه-ابژه که مبنای بهتری برای فهم تاریخی فراهم می‌کند از تاریخ اثرگذار سخن می‌گوید. تاثیرات یک پدیده تاریخی و از جمله پژوهش‌های پیشین در مورد آن پدیده را می‌توان «تاریخ اثرگذار» نامید. به نظر گادامر، وقتی می‌خواهیم یک پدیده تاریخی را بفهمیم پیشاپیش متاثر هستیم و تاریخ پیشاپیش برای ما تعیین می‌کند که چه چیزی ارزش بررسی دارد و متعلق تحقیق کدام است. پس «بیش از این که تاریخ بتواند تابع آگاهی ما باشد ما در معرض تاثیر تاریخ هستیم. تاریخ یک ابژه مستقل از ما نیست زیرا تاریخ به هنگام فهم بر افق هر آنچه معنادار و قابل پژوهش است، تاثیرگذار است. تاثیر تاریخ در هر فهمی دخیل است حتی اگر به این تاثیر واقف نباشیم. حتی کسی که با اعتقاد به روش علمی منکر تاریخی بودن خویش است نیز تحت سلطه تاریخ اثرگذار است. زیرا آگاهی تاریخی متاثر شده در درجه اول آگاهی از موقعیت^۴ هرمنوتیکی است.»^۵ موقعیت‌مندی به این معناست که ما نمی‌توانیم بیرون از موقعیت مان قرار بگیریم و به شناختی عینی از موضوع پژوهش مان دست یابیم. ما همواره خود را در درون موقعیت می‌یابیم و پرده برداشتن از این

1. Heidegger, 1962: 72

2. Ibid: 182

3. Ibid: 195

4. situation

5. Gadamer, 2004: 299-300

Asghar Vaezi-Hamideh Izadinia

موقعیت کاری است که هرگز به طور کامل محقق نمی‌شود. این قاعده کلی در مورد موقعیت هرمنوتیکی نیز صدق می‌کند. روشن سازی این موقعیت، هرگز به پایان نمی‌رسد اما این واقعیت که ایضاً موقعیت هرگز کامل نمی‌شود به سبب نقص آن نیست بلکه از آن روست که ما ذاتاً موجودی تاریخی هستیم. وجود تاریخی داشتن بدین معناست که خویش‌شناسیما هیچ گاه نمی‌تواند کامل بشود، چرا که هرگونه خویش‌شناسی ناشی از چیزی است که تاریخاً از پیش داده شده است، چیزی که هگل آن را جوهر می‌نامد زیرا در شالوده تمامی نیات و اعمال ما قرار دارد و از این طریق فهم هر سنت را در تطور تاریخی‌اش هم ممکن و هم محدود می‌کند. «موقعیت» نگرشی محدودکننده به ما می‌دهد. این نگرش همان «افق» است.^۱

گادامر بر اساس آگاهی تاریخاً متأثر شده، آگاهی تاریخی را نقد می‌کند. آرمان تاریخی‌نگری تحقق تاریخ ابژکتیو بود که با ورود به همان جهان تاریخی که در پی ارائه گزارش عینی از آن هستیم ممکن می‌شود. این نگاه به تاریخ مبتنی بر الگوی تفکیک سوژه – ابژه است که تأثیر ابژه بر سوژه را نادیده می‌گیرد. از نظر گادامر، تکیه تاریخی‌نگری بر تعیین روش برای رسیدن به تاریخ ابژکتیو به غفلت از نقش عنصر تاریخی در فرایند فهم منجر شده و همین عینی‌سازی تاریخ نادیده گرفتن تأثیر مداوم تاریخ بر سوژه فهم‌کننده را موجب شده است. در مقابل، گادامر تاریخ را منشأ و سرچشمه فهم می‌داند و اظهار می‌دارد که «در واقع تاریخ به ما تعلق ندارد بلکه این ما هستیم که به تاریخ تعلق داریم. ما قبل از این که خودمان را از طریق خود-آزمایی بفهمیم خودمان را به نحوی بدیهی در خانواده، جامعه و شهری که در آن زندگی می‌کنیم، می‌فهمیم.»^۲

این مطلب نشان می‌دهد که عمل فهم، نه به عنوان یک عمل ذهنی، بلکه به عنوان جنبه‌ای از تاریخ اثر گذار در نظر گرفته می‌شود. «تاریخ و سنت در ما و با ما جریان دارند. آن‌ها اگرچه پیش شرط حصول فهم هستند اما ما نیز با فهم خویش از سنت و تاریخ در تکامل آن سهیم می‌شویم و به نوعی مولد آن نیز هستیم.»^۳ بدین ترتیب یک رابطه دو سویه بین فهم و سنت (تاریخ) وجود دارد و تاریخ‌مندی فهمیانگر همین رابطه دو سویه فهم و تاریخ است.

گادامر در هرمنوتیک فلسفی خود به توصیف هستی‌شناختی واقعیت فهم می‌پردازد و آن را از دغدغه‌های روش‌شناختی تفسیر متنی دور می‌سازد. او با تبیین تاریخ اثرگذار و تشریح رابطه دو سویه فهم و تاریخ، دستیابی به شناخت عینی از تاریخ را به نقد می‌کشد زیرا براساس تلقی

1. Ibid: 300-1

2. Gadamer, 2004: 278

3. Ibid: 293

اصغر واعظی، حمیده ایزدی‌نیا

گادامر از تاریخ اثرگذار و پیوند فهم و تاریخ، فهم و تفسیر دیگر عمل سوژه بر روی ایزه نیست بلکه بر عکس فهم اثر خود تاریخ است و نشان آن را بر خود دارد. یعنی هر فهمی از آن رو از خاطرمان می‌گذرد که ما به تاریخ تعلق داریم. پس گادامر درباره «تفسیری از خاطرمان می‌گذرد» و نه «من آن را تفسیر می‌کنم»، پژوهش می‌کند. در اینجا فهم به مثابه یک رویداد آشکار می‌شود یعنی اتفاقی که برای ما رخ می‌دهد.^۱ فهم تحت تاثیر و سیطره روش نیست و نمی‌توان گفت که فاعل شناسا به کمک روش و قواعد آن می‌تواند به شناختی عینی از ایزه خود دست یابد. زیرا فهم یک رویداد است و در نتیجه مهار و کنترل آن در اختیار فاعل شناسا نیست.

اما باور به نقش تقویم‌بخش تاریخ در فرایند فهم بیشترین خطر را برای عینیت‌گرایی دارد. تأثیرپذیری ما از تاریخ بدین معناست که ما همواره در یک موقعیت هرمنوتیکی خاص قرار داریم و هرگز نمی‌توانیم به فراتر از موقعیت خود رفته و به شناختی عینی از موضوعمان دست یابیم. فهم همواره فهم موضوع از افق و منظر موقعیت‌مندان است.

از نظر گادامر، باور به عینیت فهم و روشمند دانستن آن در علوم انسانی، مغایر با حقیقت فهم در این قسم از علوم است. او دو انتقاد به این نحوه نگرش وارد می‌کند:

- ۱- فهم در علوم انسانی از یک موضع و موقعیت آزاد صورت نمی‌پذیرد بلکه از پیش داوری‌ها و سنتی که هم سوژه فهم‌کننده و هم موضوع پژوهش را شکل می‌دهد سرچشمه می‌گیرد. به بیانی دیگر، فهم در علوم انسانی توسط پیش فهم هدایت می‌شود.
- ۲- عینیت را نمی‌توان به واسطه معیار روش مطابق با الگوی علوم طبیعی ارزیابی کرد زیرا مفسر برای دستیابی به ایده‌آل عینیتی که به روش علمی تعلق دارد باید همه پیش داوری‌ها را رها کند. در نتیجه، کاربرد آرمان عینیت در مورد علوم انسانی، طبیعت واقعی موضوع علوم انسانی را که قلمرو حیات انسانی است پنهان می‌کند.

فهم در علوم انسانی، هم معطوف به تفسیر متون است و هم معطوف به خود فهمی مفسر؛ یعنی هم حیث انتولوژیک متن را نشان می‌دهد و هم حیث انتولوژیک مفسر را. حیث انتولوژیک مفسر را از آن جهت نشان می‌دهد که پیش داوری‌ها را در معرض آزمون قرار می‌دهد و منجر به بسط و گسترش امکان‌های مفسر می‌شود. حیث انتولوژیک متن را هم از آن جهت نشان می‌دهد که متن در مواجهه با مفسر اقتضات خود را نمایان می‌کند. عمل تفسیر متنی، الگویی برای آشکارسازی ساختار انتولوژیک فهم فراهم می‌آورد. پس تاریخ‌مندی

Asghar Vaezi-Hamideh Izadinia

فهم که شیوه‌ای از هستی انسان است غیر از مطالعه تاریخی است که کوشش می‌کند تا یک دوره خاص تاریخی را بفهمد. بر طبق این نگرش، رابطه انسان و تاریخ را نمی‌توان براساس تمایز سوژه – ابژه تبیین کرد زیرا تاریخ‌مندی که نحوه هستی انسان است بر ارتباط شناختی انسان با تاریخ تقدم دارد. حتی نمی‌توان رابطه این دو را براساس توالی زمانی یا ارتباط علی تبیین کرد، یعنی نمی‌توان گفت تاریخ علت فهم است یا برعکس، زیرا فهم به همان اندازه توسط تاریخ مشروط می‌شود که واقعیت تاریخی توسط فهم ما مشروط می‌گردد. این رابطه‌ای دو سویه است، یعنی تاریخ فرآیند بسط‌یابنده‌ای است که توسط تفسیرها و فهم‌های انسانی از آن ادامه می‌یابد و فهم تاریخ به میانجی سنتی که مفسر در آن زندگی می‌کند محقق می‌شود.^۱ درست است که گادامر قلمرو هرمنوتیک را بررسی روش‌شناسی علوم انسانی قرار نمی‌دهد ولی آیا می‌توان از توصیف موقعیت انتولوژیک فهم انسانی یک قاعده اپیستمولوژیک بیرون کشید؟

تاریخ‌مندی فهم از منظر هستی‌شناختی

در قلمرو هستی‌شناسی، پیش‌فهم جزء ذاتی هستی انسان است و پیش‌داوری برپایه ساختار پیش‌فهم بنا شده است. از این رو حذف ناپذیر است. اما وقتی مفهوم پیش‌فهم با نظریه شناخت پیوند می‌خورد و با معیار عینیت سنجیده می‌شود و یک بار منفی پیدا می‌کند در این صورت باید حذف شود زیرا مانع فهم یقینی و عینی است.^۲ آیا گادامر می‌تواند از قلمرو هستی‌شناسی به قلمرو معرفت‌شناسی بازگردد و عینیت علوم انسانی را تضمین نماید؟ از نظر منتقدین هرمنوتیک فلسفی، گادامر نتوانسته از هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی پل بزند و معیاری برای عینیت و اعتبار تفسیر ارائه دهد. در نتیجه، چون در ارائه‌ی معیاری فراتاریخی برای عینیت ناکام می‌ماند با معضل نسبیت‌گرایی تاریخی مواجه می‌شود.^۳ پس گادامر برای فرار از نسبیت‌گرایی با عینیت‌گرایی مخالفت می‌کند زیرا عینیت‌گرایی تاریخی را منشأ نسبیت‌گرایی می‌پندارد، غافل از آن که این فرار فرار به جلو است و با مبنای ضد عینیت‌گرایی نیز به دلیل عدم ارائه معیار فرا تاریخی در دام نسبیت‌گرایی تاریخی گرفتار می‌شود.

در واقع، بحث میان گادامر و منتقدینش با مرکزیت بحث تاریخ‌مندی فهم در سه بن‌بست گرفتار می‌شود:

1. Bilen, 2000: 11-13

۲. کوزنزهوی، ۱۳۷۸: ۳۳

3. Bilen, 2000: 14-15

اصغر واعظی، حمیده ایزدی‌نیا

۱- نخستین استدلال منتقدین این است که تاریخ‌مندی مستلزم نفی هرگونه شناخت عینی از تاریخ است، زیرا هرگز نمی‌توان گذشته را آن‌گونه که بوده است شناخت، بلکه تنها می‌توان از دریچه زمان حال به گذشته نگریست.

پاسخ گادامر به این استدلال این است که تاریخ‌مندی فهم خود مشتمل بر استمرار و ارتباط گذشته با حال است. گادامر با طرح تاریخ اثرگذار کوشش می‌کند تا این استمرار و ارتباط را نشان دهد.

منتقدین گادامر معتقدند این پاسخ گادامر نشان می‌دهد که ما به گذشته دسترسی اصیلی نداریم و آن را از درون پیش‌داوری‌هایی که متعلق به زمان حال است می‌شناسیم. این چیزی جز نسبیت‌گرایی تاریخی نیست، زیرا نسبیت‌گرایی تاریخی مدعی است که هیچ مطالعه تاریخی نمی‌تواند گذشته را آن‌گونه که هست بر ما آشکار کند. ما گذشته را نه بر پایه شرایط تاریخی خاصش، بلکه از موضع و منظر تاریخی خودمان می‌فهمیم. اما تاریخی‌نگری برای گریز از این نسبیت‌گرایی به پرسش از نحوه تکوین آن رویدادها می‌پردازد، به این معنا که اگر رویدادهای تاریخی معلول شرایط تاریخی زمان خودشان هستند پس تاریخ‌دان برای فهم آنها باید بتواند خود شرایط تکوین آنها را بازسازی کند و با غلبه بر تاریخ‌مندی خودیش، انتقال به گذشته را ممکن سازد تا بتواند گذشته را همان‌طور که بوده است، بشناسد و به شناختی عینی از آن دست یابد. ولی گادامر این انتقال به گذشته را ناممکن می‌داند، زیرا غلبه بر تاریخ‌مندی زمان حال ممکن نیست. بر این اساس او معتقد است که تاریخی‌نگری برای رهایی از نسبیت‌گرایی دچار مغالطه تکوین می‌شود. اما منتقدین نیز معتقدند که گادامر در دام نسبیت‌گرایی تاریخی گرفتار می‌شود، زیرا دستیابی به گذشته و غلبه بر تاریخ‌مندی را ناممکن می‌داند.

۲- از نظر منتقدین اگر مفسر نمی‌تواند بر پیش‌داوری‌ها و تاریخ‌مندی خود غلبه کند، پس اصل تاریخ‌مندی دلالت بر این دارد که علایق تاریخ‌دانان و مفسران در انتخاب موضوع تاریخی مورد مطالعه آنها تأثیرگذار است. مفسر به واسطه‌ی این علایق و موقعیت تاریخی خود، موضوع را مطابق با یک چشم‌انداز خاص می‌فهمد. اختلاف تفاسیر و ناسازگاری آنها به دلیل تفاوت در این چشم‌اندازهای خاص به وجود می‌آید و داوری میان تفاسیر معتبر و تفاسیر نامعتبر امکان‌پذیر نیست، زیرا هیچ معیار ثابت و فرا تاریخی وجود ندارد.

۳- منتقدین گادامر استدلال می‌کنند که فهم تاریخی با امور متغیر و تاریخی سروکار دارد و این عناصر متغیر را نمی‌توان بر اساس جایگاهی که در کل تاریخ و نقشی که در پیشرفت آن دارند شناخت، زیرا گادامر تاریخ را به مثابه یک کل در نظر نمی‌گیرد که به سمت غایتی معین

Asghar Vaezi·Hamideh Izadinia

حرکت می‌کند. پس او باید یک ایده‌آل بین‌الذهانی و تاریخی و یک تاریخ کلی را پیش فرض بگیرد که برطبق آن بتوان در مورد شناخت تاریخی داوری کرد، چرا که در غیر این صورت دچار نسبی‌گرایی تاریخی می‌شود.

به نظر می‌رسد مسأله نسبی‌گرایی تاریخی به دلیل زیر نقطه کانونی این مباحث نقادانه است: گادامر و منتقدین او هر یک نگاه متفاوتی به تاریخ دارند. منتقدین از منظر معرفت‌شناختی به تاریخ می‌نگرند و هدفشان دستیابی به شناختی عینی از تاریخ است. آنان برای رسیدن به این هدف چاره‌ای جز نادیده گرفتن تاریخ‌مندی انسان ندارند. آنها عینیت را در واژگان معرفت‌شناختی معنا می‌کنند و بر این باورند که عقل در موضعی بیرون از تاریخ قرار می‌گیرد و با تکیه بر روش به شناختی عینی از موضوع فهم خود دست می‌یابد زیرا سوژه باید بتواند خود را از شرایط تاریخی جدا کند تا به شناختی عینی از ابژه که مستقل از او در گذشته‌های دور قرار دارد دست یابد. پس در این نگرش، رابطه ما با تاریخ در چارچوب رابطه سوژه-ابژه تفسیر می‌شود.

گادامر اما نگاهی هستی‌شناختی به تاریخ و فهم دارد و بر این اساس فهم را تاریخ‌مند می‌داند. در نظر او، فهم انسان از آن رو تاریخ‌مند است که هستی انسان تاریخی است. انسان و تاریخ پیوندی ناگسسته دارند. رابطه انسان با تاریخ یک رابطه صوری نیست، زیرا تاریخ همان قلمرو درگیری‌های انسانی است و هویتی مستقل از هستی انسان ندارد. بنابراین فقط به طور انتزاعی و در تأمل نظری می‌توان تاریخ را جدای از انسان در نظر گرفت و به آن اندیشید.^۱ اما تاریخ‌مندی سبب نمی‌شود که هرکس موضوع را از چشم‌انداز خود ببیند، زیرا هستی تاریخ یا هستی موضوع مورد مطالعه همواره هستی تفسیری است، یعنی آنها وجودی مستقل از ما ندارند که بخواهیم آنها را از چشم‌اندازی شخصی ببینیم. ما قادر به شناخت تاریخ یا موضوع مورد مطالعه هستیم چون به آنها تعلق داریم و تعلق ما به تاریخ و موضوع مورد مطالعه از آن جهت است که آنها بر ما تأثیر می‌گذارند و خود را از طریق ما نشان می‌دهند.

با این بیان می‌توان گفت، نظر گادامر درباره عینیت فهم تاریخی این است که موضوعات تاریخی خودشان را از طریق سوژه به نمایش می‌گذارند. در نتیجه، ما موضوع را بر اساس چشم‌انداز ذهنی خود نمی‌شناسیم، بلکه این موضوع است که خود را بر ما آشکار می‌کند، اما این آشکارگی هرگز تام و تمام نیست؛ موضوع در هر شناختی تنها جنبه‌ای از خود را بر سوژه فهم‌کننده آشکار می‌کند و نه همه ویژگی‌های خود را. در واقع اعتراض نسبی‌گرایی تاریخی

1. Bilen, 2000: 16-19

اصغر واعظی، حمیده ایزدی‌نیا

به نظریهٔ هرمنوتیکی، مبتنی بر همین پیش فرض است که شناخت مربوط به یک موضوع تاریخی با همهٔ ویژگی‌های آن موضوع یعنی با همهٔ آن‌چه می‌توان درباره‌ی آن گفت. یکی است. اما این با طبیعت کلی تجربه که گادامر آن را دارای نوعی نفی توصیف می‌کند مغایر است. تجربه در تناهی و تاریخ‌مندی ما به وقوع می‌پیوندد. ما اشیا و رویدادها را به دلیل تغییرات زمانی‌شان متفاوت می‌بینیم، یعنی همواره می‌دانیم که آن چیزی نیست که قبلاً تجربه کرده‌ایم، بلکه جدید است و با نوعی نفی و بازدارندگی همراه است. در تجربه می‌فهمیم که یک شیء همان نیست که قبلاً بوده است و به این شناخت می‌رسیم که آن را نمی‌شناسیم. پس اگر انسان ادعا کند که چیزی را می‌شناسد این ضرورتاً بدان معنا نیست که طبیعت آن موضوع را در تمامیت آن فهم کرده است. موضوع فراتر از آن چیزی است که ما درباره آن می‌دانیم زیرا ما متناهی و تاریخ‌مند هستیم. حتی اگر ما متوالیاً ویژگی‌های گوناگون یک موضوع را درک کنیم همواره واقفیم که آن ویژگی‌ها همهٔ آن چیزی نیست که در بارهٔ موضوع می‌توان گفت. اما در عین حال همچنان معتقدیم که به شناختی جدید از موضوع دست یافته‌ایم. این واقعیت که موضوع ممکن است بسیاری از ویژگی‌ها را داشته باشد که شاید ما اکنون یا هرگز قادر به شناخت آنها نباشیم تغییری در رضایت ما از شناخت آن از طریق آن‌چه تاکنون از آن به دست آمده (تاریخ اثرگذار) ایجاد نمی‌کند.^۱

واختر هاووزر در مقاله‌ای تحت عنوان *واقع‌گرایی گادامر: تعلق کلمه و واقعیت این مطلب را این گونه مستدل می‌کند که موضع گادامر این است که ما اشیا فی نفسه را در و از طریق تاریخ می‌شناسیم. اما از نظر گادامر، تاریخ و زبان موانعی بر سر راه دستیابی به حقیقت نیستند، بلکه حاملان حقیقت هستند. گادامر همچنین معتقد است که «اشیا فی نفسه» اولاً ذوات واقعی یا ساختارهای قابل فهمی هستند که در تاریخ و زبان قابل کشف‌اند، نه اینکه از طریق تاریخ و زبان ساخته می‌شوند. چنین ذواتی، مستقل از زمان و مکان خاص هستند که آنها را قادر می‌کند که به زمان‌ها و مکان‌های زیادی تعلق داشته باشند و چه بسا در طول همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها موجود باشند.^۲ واختر هاووزر معتقد است که تئوری معرفت‌شناختی گادامر را باید به عنوان «رنالیسم منظرگرا» توصیف کرد، زیرا گادامر به طور مکرر تأکید می‌کند که شیء فی‌نفسه همیشه از طریق یک چشم‌انداز تاریخی و زبانی به دست می‌آید. گادامر بر هر دو جنبه این مدعا تأکید می‌کند. ما در واقع اشیا فی‌نفسه را می‌شناسیم، اما آنها را فقط آن‌گونه که در چشم‌اندازهای زبانی و تاریخی عرضه می‌شوند می‌شناسیم. این چشم‌اندازها هم به عنوان شرط شناخت عمل می‌کنند و هم به عنوان حدّ شناخت. این چشم‌اندازها شناخت ما را*

1. Ibid: 20-2

2. Wachterhauser, 1940: 150

Asghar Vaezi-Hamideh Izadinia

مشروط می‌کنند، زیرا ما هرگز نمی‌توانیم شیئی فی‌نفسه را در «نمایش محض»^۱ آن درک کنیم. معرفت ما همیشه وابسته به تاریخ و زبان است، به همین دلیل شیئی فی‌نفسه را از منظری خاص نشان می‌دهد. مفهوم نمایش محض یک اسطوره است که باید بر آن غلبه کرد. پس از نظر گادامر تاریخ‌مندی ما سبب می‌شود که فقط یک جنبه از شیئی بر ما آشکار شود و ما هرگز نمی‌توانیم کل حقیقت را به چنگ آوریم. اما با این وجود، آن حقیقتی درباره شیئی فی‌نفسه است. پس ما فقط از یک منظر به شیئی می‌نگریم و قادر نیستیم شیئی را در یک نگاه کل‌نگر و از همه جهات به فهم آوریم؛ ما دارای یک چشم انداز خدایی نیستیم و نمی‌توانیم یک تبیین جامع و نهایی از شیئی داشته باشیم. به این معنا، گادامر دشمن متافیزیک حضور است، زیرا اشیاء فی‌نفسه هرگز جدای از چشم اندازهای تاریخی ما، خود را بر ما نمی‌نمایانند و ما نیز هرگز در جایگاهی بیرون از تاریخ نیستیم که از آن‌جا بتوانیم همه چشم‌اندازهای تاریخی را به هم بیامیزیم. گادامر با وجود تأکید بر منظر تاریخی و انکار رؤیت محض اشیا اصرار دارد که ما می‌توانیم خود واقعیت را بشناسیم و ضرورتاً به شناخت آنچه که فقط خودمان ساخته‌ایم محکوم نیستیم.

سهم منحصر به فرد گادامر این است که توانسته نوعی از واقع‌گرایی را با نوعی منظرگرایی که بر نسبیت معرفت بشری تأکید می‌کند، ترکیب نماید. نتیجه چنین موضعی این است که معرفت بشری که ذاتاً «باز و گشوده است، هرگز نمی‌تواند به یک نقطه پایانی برسد یا سیر تکاملی خود را مشخص کند مگر این که از این حقیقت دست بکشد که انسان‌های متناهی نیز می‌توانند واقعیت فی‌نفسه را بشناسند، اگرچه هیچ وقت به حاق واقعیت پی نخواهند برد، بلکه واقعیت همواره بیشتر از آن چیزی است که ما می‌گوییم.»^۲

تاریخ‌مندی فهم ما را به جانب خود-نمایشی عام موضوعات فهم مانند تاریخ و هنر سوق می‌دهد که در آن، موضوعات خود را برای ما به نمایش می‌گذارند.

نتیجه‌گیری

نگاه هستی‌شناختی گادامر به تاریخ و انسان سبب می‌شود که هر فهم و تفسیری را تاریخ‌مند بدانند، زیرا فهم همان امتزاج افق مفسر و اثر است که به موقعیت هرمنوتیکی مفسر نیز گره خورده است و مفسر نمی‌تواند خود را از دغدغه‌ها و چشم اندازهای زمان حال جدا کند، زیرا هستی انسان یک هستی در جهان افکنده شده است که همواره در درون یک موقعیت به سر می‌برد و در فهم یک پدیده تاریخی پیشاپیش متاثر از تاریخ است. پس بیش از این که تاریخ

1. Pure present

2. Wachterhauser, 1940: 154-5

اصغر واعظی، حمیده ایزدی‌نیا

تابع آگاهی ما باشد ما در معرض تاثیر تاریخ هستیم. تاریخ یک ابژه مستقل از ما نیست بلکه سرچشمه و منشأ فهم ماست و فهم اثر تاریخ است که برای ما روی می‌دهد نه عمل سوژه بر روی ابژه که با به کارگیری روش علمی بتواند به فهم عینی از ابژه دست یابد. گادامر با توصیف وجودشناختی واقعیت فهم، هرمنوتیک فلسفی خود را از دغدغه‌های روش‌شناختی تفسیر متنی دور می‌سازد و بر این باور است که عینیت در علوم انسانی را نمی‌توان به واسطه معیار روش مطابق با الگوی علوم طبیعی ارزیابی کرد زیرا مفسر باید همه پیش‌داوری‌های خود را رها کند تا به آرمان عینیت دست یابد، در حالی که چنین چیزی ممکن نیست.

اما تاریخ‌مندی فهم و مشروط بودن آن به موقعیت تاریخی مفسر منجر به مواجهه هرمنوتیک فلسفی گادامر با این نقد اساسی می‌شود که نظریه هرمنوتیکی وی سر از نسبیت‌گرایی تاریخی در می‌آورد، زیرا هر انسانی محصول شرایط فرهنگی و تاریخی متفاوت است و از سنت متفاوتی تأثیر می‌پذیرد. در نتیجه، هر فردی فهمی متفاوت از دیگری دارد و به واسطه موقعیت تاریخی خود، موضوع را مطابق با چشم‌انداز خاصی می‌فهمد. همه این فهم‌ها به یک اندازه درست هستند زیرا باید نسبت به شرایط تاریخی سنجیده شوند و هیچ معیار فراتاریخی برای عینیت فهم وجود ندارد. به عبارت دیگر، از نظر منتقدین هرمنوتیک فلسفی، گادامر نمی‌تواند از قلمرو هستی‌شناسی به قلمرو معرفت‌شناسی بازگردد و عینیت علوم انسانی را تضمین نماید و معیاری برای عینیت و اعتبار یک تفسیر ارائه دهد و چون در ارائه معیاری فرا تاریخی برای عینیت ناکام بوده است با معضل نسبیت‌گرایی تاریخی مواجه می‌شود.

اما منتقدین هرمنوتیک فلسفی چون نگاهی معرفت‌شناختی و عینی به تاریخ دارند مسأله‌ی نسبیت‌گرایی تاریخی را نقطه‌ی کانونی مباحثه نقادانه خود قرار می‌دهند زیرا تاریخ را مجموعه وقایع و رویدادهای منفک از ما می‌دانند که در گذشته اتفاق افتاده و اکنون صرفاً متعلق شناسایی ما هستند چنان که گویی هیچ ارتباطی بین افق گذشته و حال وجود ندارد و تاریخ‌دان یا مفسر به عنوان فاعل شناسا می‌تواند تاریخ‌مندی زمان حال خود را فراموش کند و گذشته را همان گونه که بوده است بشناسد و آن را بدون ملاحظه معنای آن برای زمان حال تفسیر نماید. پس برای تاریخ‌دان این امکان وجود دارد که به ورای تاریخ رود و گذشته را با تعلیق روش‌شناختی پیش‌داوری‌های خود مورد پژوهش روشمند و علمی قرار دهد تا به شناختی عینی از آن دست یابد. اما از نظر گادامر، این عینیت‌گرایی تاریخی خاستگاه نسبیت‌گرایی است، زیرا اگر همه چیز در حال تغییر است پس گذشته را هم نمی‌توان همان گونه که بوده است بشناسیم بلکه فقط تفسیرهای ما از گذشته وجود دارد و شناخت ما از تاریخ یک شناخت نسبی است.

Asghar Vaezi-Hamideh Izadinia

نقد گادامر به عینیت‌گرایی تاریخی این است که اولاً هیچ افق خودفراگیر از گذشته و حال وجود ندارد، ثانیاً مفسر نمی‌تواند بر پیش‌داوری‌ها و تاریخ‌مندی خود غلبه کند. اما تاریخ‌مندی فهم سبب نمی‌شود که هرکسی موضوع را از چشم‌انداز خود بشناسد، زیرا مطابق با نگاه وجودشناختی گادامر به تاریخ، ما قادر به شناخت تاریخ یا موضوع مورد مطالعه هستیم، چون به آن تعلق داریم و تعلق ما به تاریخ و موضوع مورد مطالعه از آن جهت است که بر ما اثر می‌گذارد و خود را از طریق ما نشان می‌دهد. پس نظر گادامر درباره عینیت فهم تاریخی این است که موضوعات تاریخی خودشان را از طریق سوژه به نمایش می‌گذارند، اگر چه موضوع هیچ وقت نمی‌تواند خود را به تمام و کمال به ما نشان دهد. در واقع اعتراض نسبت‌گرایی تاریخی به نظریه هرمنوتیکی مبتنی بر این پیش‌فرض است که شناخت مربوط به یک موضوع تاریخی با همه ویژگی‌های آن موضوع یعنی با همه آنچه می‌توان درباره آن گفت یکی است. گادامر اما به مخالفت با این نگرش برمی‌خیزد زیرا معتقد است چشم‌اندازهای تاریخی و زبانی هم به عنوان شرط شناخت عمل می‌کنند و هم به عنوان حدّ شناخت. ما دارای یک چشم‌انداز خدایی نیستیم که به موضوع از همه منظرها بنگریم، بلکه فقط از یک منظر به آن می‌نگریم و فقط یک جنبه از آن بر ما آشکار می‌شود. گادامر کوشش می‌کند تا با ترکیب نوعی واقع‌گرایی با نوعی منظرگرایی، از اتهام نسبت‌گرایی فهم بگریزد. تاریخ‌مندی فهم ما را به جانب خود-نمایشی عام موضوعات فهم مانند تاریخ و هنر سوق می‌دهد. ■

فهرست منابع:

- توران، امداد، *تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر: جستاری در "حقیقت و روش"*، تهران، بصیرت، ۱۳۸۹.
- عرب صالحی، محمد، *فهم در دام تاریخی نگری*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
- کوزنزهوی، دیوید، *حلقه‌ی انتقادی*، مترجم مراد فرهادپور، تهران، نشر روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۸.
- واینسهایمر، جونل، *هرمنوتیک فلسفی و نظریه‌ی ادبی*، مترجم مسعود علیا، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱.

Bilen, Osman, "*The historicity of understanding and the problem of relativism in Gadamer's philosophical hermeneutics*", The Council for Research in Valaus and Philosophy, 2000

Heidegger, Martin, "*Being and Time*", Translated by John Macquarrie and Edward Robinson, Harper SanFrancisco, 1962

Gadamer, Hans Georg, "*Truth and Method*", Translation by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, London, Continuum Publishing Group, 2004

Wachterhause, Brice. R, "*Gadamer's Realism*", Published in Hermeneutic and Truth, Edited by Brice.R. Wachterhauser, Northwestern University Press Evaston, 1994